

ایران من! ای خاک و آب من!

خاکت گل و آبت گلاب من
وز بیشه‌ی تو خورد و خواب من
هم دوغت و آبت، شراب من
صحرا و کویرت، سحاب من
آباد، ز مه‌رت، خراب من
فرهنگ تو، نایب مناب من
میراث من از مام و باب من
منظوم تو، چنگ و رباب من
آزاد، ز کورش رقاب من
ایرانی عالی‌جناب من
صدرای تو، فصل‌الخطاب من
حلاج تو، صاحب قباب من
معیار و عیار و نصاب من
شب مولوی آید به‌خواب من
شایسته‌ترین انقلاب من
تو مادر مشکین نقاب من
مرغان دگر چون ذباب من
زی تست ایاب و ذهاب من
زود است به‌سویت ایاب من
با تست نهانی خطاب من
مرهون سوالت، جواب من
وی درد و غمت، اضطراب من
نفع و ضررت در حساب من
هم گُحل دو چشم پُر آب من
وز آن نبود اجتناب من
از عشق وطن شد مذاب من
از خون به سر و رو خضاب من
خصم است گر افراسیاب من

ایران من! ای خاک و آب من
از ریشه‌ی تو، خونم و رگم
هم کومه و کوخت، مرا چو کاخ
بوم و بر تو، جنت برین
روشن، شب تارم، ز ماه تو
تاریخ تو، قائم‌مقام من
هم‌پارسی و لهجه‌ی دریت
منشور تو، منشور داد و دین
پدرام، ز زرتشت تو، دلم
فردوسی طوسی ت در نظر
بیرونی فحلت، خطاب فصل
خیام تو، شگاک و فیلسوف
هم شعر جهان‌گیر سعدی ات
با حافظ تو روز سر کنم
مشروطه و عدل مظفرت
فرزند چنین مهتران منم
سیمرغی و در زیر شهپرت
آمد شدنم بر درت سزاست
گر دور شوم از تو یک زمان
عشق تو نهان در دل من است
مدیون جوابت، سوال من
ای جاه و فرت، فرّ و جاه من
انباز توام در شکست و فتح
خاک تو مرا کیمیای جان
بازم سر و جان را به راه تو
آن شیردل ایرانی‌ام که دل
با دست بریده چو بابک است
با خون سیاوخی‌ام چه باک

فردوسی وقتم که زنده شد
عدلیه و دانشگه است و علم
دردا که شد از جهل و از نفاق
«مهنامه‌ی حافظ» کنون گواست
فرسود تن‌ام گردش قلم
من طالسب آزادی توام
فریاد که آزادی وطن
هرگز بنگویم مدیح خصم
با من چه ستیزد عدو؟ بلی!
هر جا، همه نفرین و نفرت است
طبل‌ست تهی گرچه پُر صداست
سوزم که نسوزد دل کسی
بر این دل پُر سوز پُر گداز
شد غربت و کربت مرا نصیب
وامانده سوآرم ز شهر خویش
سردار وطن، شهریار شهر
دردا که میان من و وطن
ترسم که به غربت فنا شود
بی مقصد و بی مرکبم، چه سود؟
ای مرز تو خرم‌تر از بهشت
ای مرز سرفراز آریا
کو مامک دلخسته‌ی منا
من پیرم و بوم و برت هنوز
تو بلخ و بخارا و بیهقی
شیراز و صفاهان و رشت و یزد
بجنورد و بروجرود و بیرجند
قزوین و نشابور و اردبیل
از تنگه‌ی هرمز، تو تا ارس
وز انزلیات تا به زابل است
ایران من ای مرز پُرگهر
سرچشمه‌ی هر دانش و هنر
بگذار که بگذارم عمر خویش
من از تو نبرم و گر کنند
مان زنده‌ی جاوید ای وطن
و ز بارخدا باد این دعا

ایران ز مداد و کتاب من
در شغل و عمل، انتخاب من
علم من و حلمم، طناب من
بر زحمت و رنج و عذاب من
شد فضل و ادب، آسیاب من
وین نامه کند فتح باب من
شد موجب شتم و عقاب من
هرچند که گوید عتاب من
کبکی چه کند با عقاب من؟
از دشمن پُر التهاب من
من موجه و دشمن حباب من
بر سوخته جان کباب من
بر این تن پُر پیچ و تاب من
خون شد دل و جان مصاب من
وین بوم غریبی غراب من
حیف است به غربت ذهاب من
شد بُعد مسافت حجاب من
خسته دل ناکامیاب من
گر پُر شود از زر رکاب من
دور از تو جهان شد سراب من
نازم که به تست انتساب من
یا باب فضائل‌ماب من
یادآور عهد شباب من
هم فارمد و فاریاب من
تبریز و مرند و تکاب من
گرگان و سرخس و سراب من
کرمان و زرنند و بناب من
اروندی و کارون و زاب من
یکسر وطن مستطاب من
ای گوهر فرهنگ ناب من
ای آن که به تست اقتراب من
در سایهات ای آفتاب من
این خاک سیه را تراب من
رخشنده چو تیر شهاب من
از بهر وطن مستجاب من